

زیستن نه بر پایه دروغ

بگذار دروغ از طریق من سلطه نیابد!

آکساندر سولژنیسین*

ترجمه آبتین گلکار**

آکساندر سولژنیسین فراخوان یا مقاله «زیستن نه بر پایه دروغ» را در سال ۱۹۷۳ نوشته بود. در سپتامبر همان سال، وقتی خبردار شد که نسخه دست‌نویسی از کتاب منتشر نشده‌اش، مجمع‌الجزایر گولاگ، به دست کا.گ.ب. افتاده است دل به دریا زد و تصمیم گرفت اجازه چاپ کتاب در خارج از کشور را صادر کند. کتاب در زمستان در اروپا منتشر شد و سولژنیسین که حدس می‌زد بازداشت خواهد شد چند نسخه از «زیستن نه بر پایه دروغ» را محرمانه به معتمدانی سپرده بود تا در صورت مرگ، بازداشت یا تبعید او بی‌درنگ منتشرش کنند. سولژنیسین در دوازدهم فوریه ۱۹۷۴ بازداشت شد و فراخوانش یک روز بعد در سامیزدات (نشر زیرزمینی) به چاپ رسید و در عرض چند روز در اروپا و آمریکا انتشار گسترده پیدا کرد.

آ.گ.

زمانی حتی جرئت نداشتیم لبانمان را به زمزمه بجنبانیم. اکنون آثار زیرزمینی می‌نویسیم و می‌خوانیم و هنگامی که وقتی برای سیگار کشیدن در پاگردهای اداره با هم روبه‌رو می‌شویم، از صمیم قلب لب به شکایت باز می‌کنیم: چه کارها که از آن‌ها سر زده! ما را به کجاها که نکشاندند! هم لاف و گراف تو خالی در سطح کهکشان‌ها، وقتی در خود خانه فلاکت و بدبختی بیداد می‌کند، هم تحکیم

* نویسنده و معترض شوروی. مهم‌ترین اثر او: مجمع‌الجزایر گولاگ، برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۷۰

** مترجم؛ تهران. آخرین کتاب به ترجمه ایشان: مجموعه داستان من آدم کشته‌ام (نشر ماهی، ۱۴۰۲)

رژیم‌های ددمنش در سرزمین‌های دور. هم آتش جنگ داخلی روشن می‌کنند و هم بی‌خردانه (با پول ما) مائوتسه دونگ عَلم می‌کنند و بعد هم دوباره ما را به جان او می‌اندازند (ما هم باید برویم؛ مگر راه گریزی هست؟). هر کسی را بخواهند محاکمه می‌کنند و عاقلان را در دیوانه‌خانه حبس می‌کنند. آن‌ها همه چیزند و ما بی‌قدرتیم.

کار دارد به ته می‌رسد، اضمحلالِ روحی همگانی دارد بر ما چیره می‌شود؛ مرگ جسمی نیز چیزی نمانده که گریب‌گردد و هم ما را بسوزاند و هم کودکانمان را، و ما همچنان ترسان لب‌خند می‌زنیم و تته‌پته می‌کنیم: «چطور می‌توانیم مانعشان بشویم؟ ما قدرتی نداریم!»

ما چنان نو میدکننده از انسانیت تهی شده‌ایم که بابت یک لقمه نانِ امروز، همه اصولمان را فدا می‌کنیم، روحمان را، همه تلاش‌های پیشینیان و همه امکانات آیندگانمان را، فقط برای آن که به حیات متزلزل‌مان صدمه‌ای نرسد. در ما نه استواری مانده است، نه غرور، نه گرمایی در دل. حتی از مرگ دسته‌جمعی در اثر حمله اتمی هم نمی‌ترسیم، از جنگ جهانی سوم هم نمی‌ترسیم (شاید بتوانیم لای جرز دیوار پنهان شویم)؛ ما فقط از ابراز شهامت مدنی می‌ترسیم! فقط نمی‌خواهیم از گله جدا شویم، نمی‌خواهیم یک گام را به تنهایی برداریم تا مبادا نان سفید و آب‌گر مکن و اجازه اقامتمان در مسکو از ما گرفته شود.

آن چیزی که آن‌قدر در جلسات حزبی به مغزمان فرو کردند دیگر ملکه ذهنمان شده است: از محیط و شرایط اجتماعی نمی‌توان گریخت. هستی است که ذهن ما را می‌سازد؛ ما چه کاره‌ایم؟ هیچ کاری از دست ما ساخته نیست.

ولی ما می‌توانیم. همه چیز را می‌توانیم! ولی به خودمان دروغ می‌گوییم تا خودمان را آرام کنیم. هیچ آن‌هایی مقصر همه این چیزها نیست. ما خودمان مقصریم، فقط ما.

با این حرف مخالفت خواهند کرد: «آخر واقعاً هیچ راهی به ذهن نمی‌رسد! دهانمان را بسته‌اند. به حرفمان گوش نمی‌کنند. از ما نمی‌پرسند. چطور می‌توان آن‌ها را مجبور کرد به حرف ما گوش کنند؟» عوض کردن عقیده آن‌ها ممکن نیست.

راه طبیعی این بود که آن‌ها را از نو انتخاب کنیم. ولی در کشور ما خبری از انتخاب مجدد نیست. در غرب، مردم با اعتصاب و تظاهرات اعتراضی آشنا می‌شوند، ولی ما بیش از حد توسری خورده‌ایم؛ بر ایمان ترسناک است. مگر می‌شود یک دفعه دست از کار بکشیم؟ مگر می‌شود یک دفعه به خیابان‌ها بریزیم؟

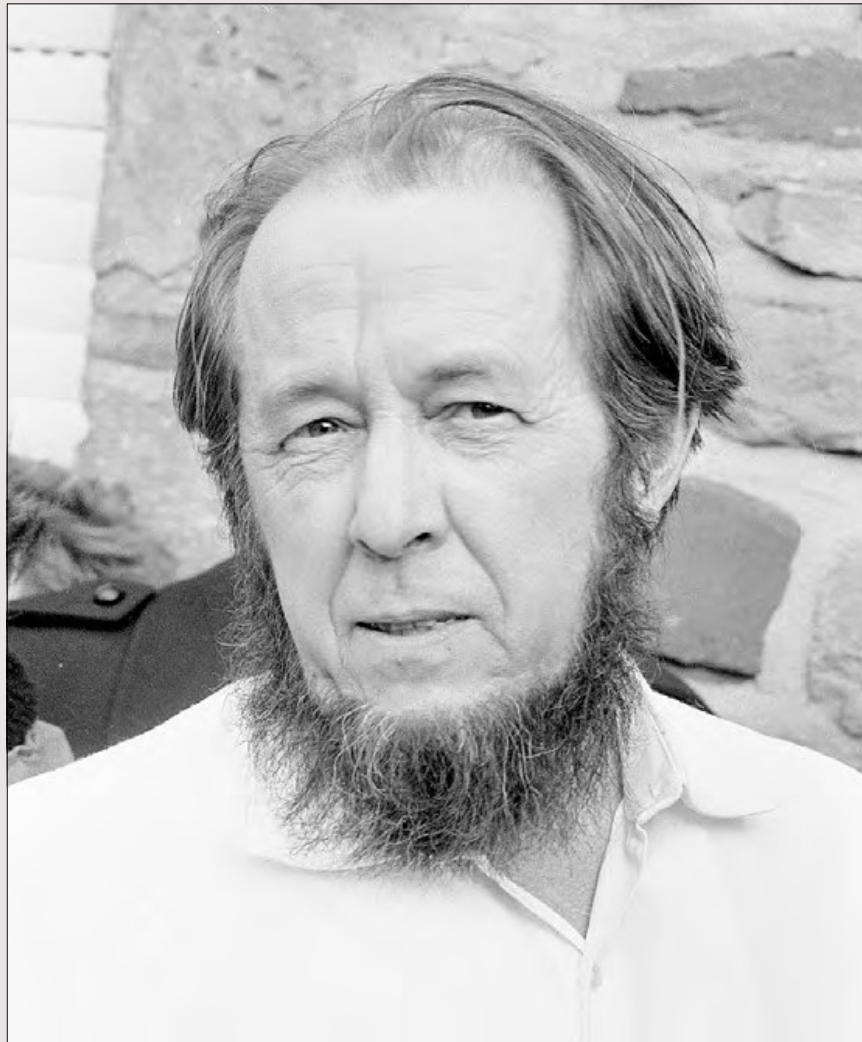
همه راه‌های دیگری هم که در یک سده گذشته در تاریخ تلخ روسیه آزموده شده‌اند ناکارآمدترند و به درد ما نمی‌خورند. حالا که همه تبرها هر چه را می‌خواستند قطع کرده‌اند، حالا که هر چه کاشته بودیم میوه داده است، خوب می‌بینیم که چه گمراه و چه متوهم بودند آن جوانان مطمئنی

که فکر می‌کنند با کشتار و طغیان خونبار و جنگ داخلی می‌توان کشور را به عدالت و خوشبختی رساند. نه، از پدران روشنگرمان سپاسگزاریم! ما دیگر این را می‌دانیم که وسیله و روش‌های ناپسند نتایجی به مراتب ناپسندتر به همراه می‌آورد. باشد تا دست‌های ما پاک بماند!

پس حلقه شوم بسته شد؟ پس به راستی هیچ راه‌حلی وجود ندارد؟ پس ما فقط باید بی‌عمل و منتظر بمانیم تا شاید خود به خود اتفاقی بیفتد؟

ولی این حلقه شوم هیچ‌گاه خود به خود از ما جدا نخواهد شد، اگر همه ما هر روز آن را به رسمیت بشناسیم، مدحش بگوییم و تحکیمش کنیم؛ اگر دست‌کم خود را از حساس‌ترین نقطه آن دور نکنیم.

یعنی از دروغ!



آleksander سولژنیتسین (۱۹۱۸-۲۰۰۸)

هنگامی که زور و خشونت وارد زندگی آرام مردم شود، چهره‌اش از فرط غرور و اعتماد به نفس گلگون خواهد شد؛ گویی پرچم به دست می‌گیرد و فریاد می‌کشد: «من خوشونتم! کنار بروید! متفرق شوید! لهتان می‌کنم!» ولی زور و خشونت به سرعت پیر می‌شود؛ چند سالی که بگذرد، دیگر آن اعتماد به نفس را نخواهد داشت و برای آن که خود را سرپا نگه دارد و چهره‌ی موجهی از خود نشان دهد، به حتم ناگزیر است «دروغ» را نیز متحد خود کند. زیرا زور و خشونت را با هیچ چیز جز دروغ نمی‌توان پنهان کرد و دروغ نیز فقط با زور و خشونت سرپا می‌ماند. خشونت هم دست سنگین خود را هر روز بر شانه‌ی همه فرو نمی‌آورد؛ او از ما فقط طلب اطاعت و فرمانبری از دروغ دارد، طلب شرکت هر روزه در دروغ. بنیاد سرسپردگی همین است.

ساده‌ترین و دستیاب‌ترین کلید رهایی مانیز، که به آن بی‌توجهیم، در همین جاست: عدم مشارکت شخصی در دروغ! بگذار دروغ همه چیز را پوشانده باشد، بگذار دروغ بر همه چیز سلطه یافته باشد، ولی مادر کوچک‌ترین کاری که از دستان برمی‌آید را سخ باقی بمانیم: بگذار دروغ از طریق من سلطه نیابد!

این همان شکاف کوچک حلقه‌ی شوم بی‌عملی ماست. ساده‌ترین کار برای ما و ویرانگرترین برای دروغ. زیرا هنگامی که مردم یک گام از دروغ فاصله بگیرند، دروغ ساده و آسان از بین می‌رود. دروغ مانند ویروس فقط در انسان‌ها زنده است.

از مردم دعوت نمی‌کنیم به میدان‌ها بیایند و حقیقت را با صدای بلند فریاد کنند و جلو همگان بگویند که چه فکری می‌کنند. به این حد رشد نکرده‌ایم. لازم نیست. ترسناک است. ولی دست کم از گفتن آنچه فکر نمی‌کنیم دست برداریم.

این همان راه ماست، ساده‌ترین و دستیاب‌ترین راه در شرایط ترس درونی و نهادینه‌ی ما، بسیار ساده‌تر از (گفتنش هم ترسناک است) نافرمانی مدنی گاندی.

راه ما این است: به هیچ شکل، آگاهانه، از دروغ پشتیبانی نکنیم! هرگاه مرز دروغ را دیدیم (این مرز برای هر کس ممکن است متفاوت باشد)، از این مرز قانقاریایی فاصله بگیریم! استخوان‌ها و فلس‌های مرده‌ی ایدئولوژی را به هم نچسبانیم، چل‌تکه‌های گندیده را به هم ندوزیم تا با شگفتی ببینیم که دروغ، چقدر سریع و در مانده، فرو خواهد افتاد و آنچه باید عریان باشد در پیش چشم جهان عریان خواهد شد.

پس، با تمام ترس‌مان، بیایید تک‌تکمان انتخاب کنیم: نوکر آگاه دروغ می‌مانیم (مسلمانان از سر علاقه، بلکه برای سیر کردن شکم خانواده و تربیت فرزندانمان با دروغ) یا زمانش رسیده که تکانی به خودمان بدهیم و انسان شرافتمندی شویم که سزاوار احترام فرزندان و هم‌روزگاران خویش است. این انسان شرافتمند از امروز:

- به هیچ شکل هیچ حرفی را که به گمان او حقیقت را تحریف می کند نخواهد نوشت و امضا و منتشر نخواهد کرد؛
 - چنین حرفی را نه در گفت و گوی خصوصی به زبان خواهد آورد و نه در ملاء عام، نه از خود و نه از روی نوشته، نه در نقش مبلّغ، و نه معلم، مربی یا بازیگر تئاتر؛
 - هیچ اندیشهء دروغ و هیچ تحریفی از واقعیت را، که تشخیصش می دهد، از طریق نقاشی، پیکره سازی، عکاسی، موسیقی، صنعت و فن، به تصویر در نمی آورد، تولید نمی کند، انتقال نمی دهد؛
 - هیچ نقل قول «رهنمود» واری را که به طور کامل با آن موافق نیست یا بی ارتباط به موضوع است، برای خوش خدمتی، محافظت از خود، یا پیشرفت کاری، به طور شفاهی یا کتبی تکرار نخواهد کرد؛
 - اجازه نخواهد داد او را به اجبار و بر خلاف میل و اراده اش به تظاهرات و گردهمایی ببرند و شعار و پلاکاردهایی را که به طور کامل با محتوایشان موافق نیست به دست نمی گیرد و بالا نمی برد؛
 - دستش را برای رأی دادن به پیشنهادی که صادقانه با آن موافق نیست بالا نمی برد؛ به کسی که او را مشکوک یا نالایق می شمارد، چه مخفی و چه علنی رأی نمی دهد؛
 - اجازه نمی دهد او را به زور به جلسه ای ببرند که در آن بحثی مبتنی بر دروغ و اجبار در جریان باشد؛
 - جلسه، گردهمایی، سخنرانی، نمایش، و فیلمی را که در آن حرف دروغ، یا یاه و ایدئولوژیک یا تبلیغات بی شرمانه ای بشنود بی درنگ ترک می کند؛ و
 - روزنامه یا مجله ای را که اطلاعات را تحریف یا حقایق حیاتی را پنهان می کنند نمی خرد و مشترک نمی شود.
- مسلماً این ها تمام راه های دوری از دروغ نیست. ولی کسی که روند پاکسازی خود را آغاز کند با نگاه پاکسازی شده اش موارد دیگر را نیز به سادگی تشخیص خواهد داد.
- بله، اوایل کار چندان ساده نخواهد بود. کسی ممکن است مدتی از کار بی کار شود. جوانانی که بخواهند بر اساس حقیقت زندگی کنند آغاز زندگی خوش جوانی شان را تلخ خواهند کرد: زیرا حتی درس جواب دادن ها نیز چنان از دروغ انباشته شده است که باید انتخاب کرد. ولی برای هیچ کسی که بخواهد شرافتمند باشد حاشیه امنیتی باقی نمانده است: هیچ روزی نیست که هر کدام از ما، حتی در بی خطرترین حوزه های فنی، ناگزیر نباشد یکی از گام های یادشده را بردارد، به سوی حقیقت یا به سوی دروغ، به سوی استقلال روحی یا سرسپردگی روحی. آن کس که شهادت کافی حتی برای دفاع از روح خود را ندارد هم دست کم به دیدگاه های مترقی خود ننازد و در بوق و کرنا نکند که دانشمند یا هنرمند ممتازی است یا فعال اجتماعی یا ژنرال؛ بگذارد فقط به خودش بگوید: من بیکاره و ترسو هستم، فقط می خواهم شکمم سیر باشد و جایم گرم.

حتی این راه — یعنی متعادل‌ترین راه از میان همه راه‌های مقاومت — برای جابخوش‌کردگان ما آسان نیست، ولی به هر حال بسیار ساده‌تر از خودسوزی یا اعتصاب غذاست: بدنت طعمه شعله نمی‌شود، چشمانت از حرارت نمی‌ترکد، و لقمه‌ای نان سیاه و جرعه‌ای آب گوارا همیشه برای خانوادۀات پیدا می‌شود.

مگر در اروپا ملت بزرگ چکسلواکی که از ما فریب و خیانت دید به ما نشان نداد که چطور سینه بی‌دفاع، اگر قلبی شایسته در آن بتپد، در برابر تانک هم قد علم می‌کند؟ باز هم راه دشواری است؟ شاید، ولی ساده‌ترین راه از بین راه‌های ممکن است. انتخابی دشوار برای جسم، ولی تنها انتخاب برای روح. راه دشواری است، ولی همین حالا هم افرادی در میان هستند، شاید حتی ده‌ها نفر، که سال‌هاست به همه موارد یادشده پایبندند و بر اساس حقیقت زندگی می‌کنند.

لازم نیست نفر اولی باشیم که پا در این راه می‌گذاریم، بلکه می‌توانیم با هم متحد شویم! هر چه یکدل‌تر و هر چه انبوه‌تر پا در راه بگذاریم، راه برایمان ساده‌تر و کوتاه‌تر خواهد شد! اگر هزاران نفر باشیم، نخواهند توانست هیچ‌کس را به کسی برسانند. اگر ده‌ها هزار نفر باشیم، دیگر کشور خود را نخواهیم شناخت!

ولی اگر می‌ترسیم، پس دیگر شکایت هم نکنیم که اجازه نفس کشیدن به ما نمی‌دهند: خودمان هستیم که حق نفس کشیدن را از خودمان گرفته‌ایم! بیشتر در خودمان فرو برویم و منتظر بمانیم تا برادران زیست‌شناسمان آن‌روزی را بیاورند که امکان خواندن افکارمان و تغییر ژن‌هایمان فراهم شود. اگر حتی از دوری جستن از دروغ هم می‌ترسیم، زبون و بی‌آیه‌ایم و سزاوار این تحقیر پوشکین: گله‌ها را با نعمت آزادی چه کار؟ [...]

میراث آن‌ها از نسلی به نسلی
تازیه‌انه است و یوغی مزین به زنگوله.

۱۲ فوریه ۱۹۷۴ نگاه‌نو

شماره حساب نگاه‌نو برای واریز کمک‌های مالی

کارت بانک پاسارگاد به شماره: ۵۰۲۲-۲۹۷۰-۰۰۰۲-۴۵۱۸

به نام مؤسسه فرهنگی - هنری نگاره آفتاب

لطفاً پس از واریز وجه، با دفتر نگاه‌نو تماس بگیرید: ۰۲۱-۸۸۷۱۰۵۳۹